

دیگری ندارد. جالب است که در همین مصاحبه آقای سفیر اظهار کرده بود «شما مطمئن باشید دولت‌های غربی به دولت‌های ضعیف کمک نمی‌کنند، در صورتی که دولت‌های شرقی همیشه حاضر به همکاری هستند» در هر دو قسمت سفیر رومانی دروغ پردازی کرده است: در قسمت اول دیدیم که امریکا چه کمک‌هایی به دولت‌های بعد از کودتا در کشور ضعیفی مانند ایران کرد. در بخش دوم هم معلوم شد که دولت‌های شرقی هرگز کمکی به کشور کم‌بینه ایران - زمانی که یک حکومت ملی بر سرکار بود - نکردند، نفت ملی ما را نخریدند، سهل است که از پرداخت طلاهای ایران آنقدر طفره رفتند تا دولت مصدق ساقط شد. بنابر این کل این حرف‌ها از همان مرحله «حرف» تجاوز نکرد و ادعای اینکه «پیشنهادات حزب توده تماماً به نفع ایران بود» یک دروغ خجالت‌آور بیش نیست.

ششم - کیانوری تا همین چند صفحه قبل، نقش مظفر بقائی را فوق‌العاده حساس و بزرگ جلوه داده بود، بطوری که بقائی یک تنه از پس حمایت شاه، خرد کردن مصدق، حزب توده و شوروی برمی‌آمد و مجموعاً با دور و بری‌های چاقوکش خود آنقدر قوی بود که توانست انقلاب حزب برای سرنگونی رژیم سلطنتی را به پیروزی شاه تبدیل کند. ولی در اینجا بقائی خیلی ضعیف می‌شود و یک عامل حقیر تبدیل می‌گردد. در واقع، این کیانوری است که برحسب نیازهای خود به اشخاص قدرت یا ضعف می‌بخشد. کیانوری در این فرصت مایل است کار حزب توده را بسیار درخشان بنماید و وانمود سازد که طرف آن حزب قدرت‌های درجه اول جهان استعمار مانند انگلیس و امریکا بودند، نه بقائی که قبلاً توسط او تا مقام سر جاسوس و شاه جاسوس امپریالیسم ارتقا پیدا کرده بود.

## ۲۸۷ - اعتصاب و تحریک در محیط‌های کارگری

مصاحبه‌کننده در تشریح خرابکاری‌های حزب توده (حتی بعد از قیام ۳۰ تیر) در صفحه ۲۴۵ به درستی می‌گوید «ولی حزب توده با ایجاد اعتصاب در مراکز کارگری دولت مصدق را تضعیف می‌کرد» و کیانوری که فکر می‌کند فراموشی دردی است که

بعد از ۴۰ سال گریبانگیر همه می شود می گوید «تاریخ این اعتصاب ها را بیاورید تا من هم ببینیم که چه اعتصابی شده است. ما اعتصابی نداشتیم!» مصاحبه کننده جواب می دهد «تحریکات در محیط های کارگری» کیانوری این بار مطمئن است حافظه تاریخی این ملت به کلی فلج شده است و می گوید «آخر این تحریکات باید به اعتصاب می کشید؟ در این مقطع ما کدام اعتصاب را داشته ایم؟! کارگران که همه شان طرفدار حزب توده ایران نبودند. ما فقط در قشری از کارگران نفوذ داشتیم. اگر تشنجی در محیط های کارگری بوده یا به دلیل وضع فوق العاده بد زندگی کارگران بوده و یا به دلیل تحریکات دار و دسته مظفر بقائی و متحدینش» جواب می شنود «آنها [دار و دسته بقائی] که نفوذ کارگری نداشتند!» کیانوری که تصمیم گرفته دوباره بقائی را به اوج قدرت برساند، با اطمینان پاسخ می دهد «چرا، داشتند! در مدیران کارخانه ها، در میان سرکارگرها نفوذ داشتند. این ادعائی که می کنند دروغ محض است»<sup>۱</sup>

انکار، کار بسیار ساده ای است ولی اثبات دشوار می باشد. ما سعی می کنیم برای تقویت حافظه کیانوری خدمتی انجام بدهیم:

اولاً- اینکه کیانوری مدعی می شود «تاریخ این اعتصاب ها را بیاورید من هم ببینیم... ما اعتصابی نداشتیم» اتفاقاً اعتصاب هایی از همان کارگران داشتیم که در شب قیام ۳۰ تیر در کلاس کادر حزبی کتاب دولت و انقلاب را حفظ می کردند و بر اثر بی میلی رهبری حزب توده از شرکت در قیام و کلاس انقلاب واقعی غیبت کرده بودند. همچنین به نوشته امیر خسروی، شهادت آقا فخر رضانی در مورد بی خبری کیانوری و کمیته ایالتی تهران از قیام در ساعت ۱۰ صبح ۳۰ تیر را نیز قبلاً دیدیم. در عوض چند ماه بعد به قصد ضربت زدن به ستون فقرات دکتر مصدق اعتصاب های جانانه ای تحت رهبری حزب توده راه انداختند و ما فقط از این کارشکنی ها در تهران چند نمونه می آوریم:

۱- در صفحات پیشین بخش چهارم دیدیم که بازار سبزه میدان و خیابان های

تهران از ۲۶ تا ۳۰ تیر سراسر بسته بودند. از روز ۲۸ تیر اتوبوس‌های شهری نیز با نداشتن مرکزی جهت تجمع و همبستگی صنفی دست از کار کشیدند و به مردم پیوستند. ادارات دولتی هم تعطیل کردند. اما کارخانه‌های بزرگ دولتی که هر یک بیش از یکهزار کارگر داشتند و همگی آنها در سازمان‌های سندیکائی که رهبری حزب توده به وجود آورده بود اداره می‌شدند، پای به قیام و اعتصاب عمومی نگذاشتند. ارسال پوریا نفر دوم رهبری سازمان جوانان بعد از مهندسی شرمینی و عضو بسیار فعال حزب توده در آن زمان که خود از نزدیک شاهد بود می‌نویسد چند هزار کارگر راه آهن تهران که تحت رهبری حزب توده اتحادیه بزرگی داشتند در قیام ۳۰ تیر شرکت نکردند. اما همین کارگران «به دستور حزب توده چند ماهی پس از ۳۰ تیر، اعتصاب یکپارچه و نیرومندی به ضد دولت مصدق آغاز کردند... ولی راه آهن در روزهای خیزش ۳۰ تیر به اعتصاب همگانی نپیوست»<sup>۱</sup>

۲- کارخانه دخانیات ۱۵۰۰ کارگر همبسته داشت که در دست سندیکای حزب توده بود «این کارخانه یکی از پایه‌های اصلی درآمد دولت ایران بود. چنانکه یک روز اعتصاب آن، در سرنوشت دولت کارکن می‌شد. اینجا نیز چند ماه پس از ۳۰ تیر به رهبری حزب توده و به ضد مصدق اعتصاب شد. لیک در خیزش ۳۰ تیر تنها باگرد آمدن گروهی در درون کارخانه کار به انجام رسید»<sup>۲</sup>

۳- روی هم‌رفته کارگران راه آهن، دخانیات، سیلو، انبار نفت، چیت‌سازی، کارخانه‌های شهر ری و ونک و کارخانه برق، کارخانه‌های دولتی، کارخانه‌های بلور سازی، صابون‌پزی، چرم‌سازی، پارچه‌بافی، کارگران چاپخانه‌ها، کوره‌پزی‌ها و... که قسمت اعظم آنها تحت کنترل و هدایت حزب توده بودند در ۳۰ تیر شرکت نداشتند. ولی بعد از ۳۰ تیر به دستور حزب توده و برای خرابکاری علیه دولت نهضت ملی اعتصاب‌های بزرگی به راه انداختند. در شهرستان‌ها (به‌خصوص بهشهر و شاهی و چالوس و سایر جاها) نیز اعتصابات متعددی برپا نمودند که جز ضرر برای نهضت ملی حاصلی نداشت.

۱- کارنامه مصدق و حزب توده، انتشارات مزدک، ص ۲۷۱.

۲- همانجا.

بعد از ملاحظه این فهرست شاید به یاد کیانوری آمده باشد که چه ضربه‌های مرگباری بر ضد دولت و ملت و نهضت وارد شد.

ثانیاً - می‌گوید «کارگران که همه‌شان طرفدار حزب توده نبودند. ما فقط در قشری از کارگران نفوذ داشتیم.» کیانوری همچنان کم حافظگی دارد. بعلاوه اینک موقع رجزخوانی در مورد عظمت نیروهای حزبی نیست. حالا دیگر تعارف می‌کند و «نیروهای عظیم کارگری حزب توده ایران» و شورای متحده را دست کم می‌گیرد و کوچک نشان می‌دهد. او به آسانی خود را به فراموشی می‌زند که در نامه زمستان ۱۳۳۲ به کمیته مرکزی حزب در مسکو نوشته بود «در تهران هم در گرما گرم مبارزه صبح ۳۰ تیر مقدار کمی از نیروهای ما در میدان بودند. در صورتی که ما نیروی قابل توجهی در اختیار داشتیم. قریب ۲۵ هزار نفر از افراد متشکل در سازمان‌های مخفی تهران بودند»<sup>۱</sup> و لابد همین تعداد هم در سازمان‌های علنی خود، یا دست کم ۲۰ یا ۱۵ یا حتی ۱۰ هزار نفر داشتند که جمعاً می‌شد ۳۵ هزار نفر. این نیرویی بود که توان بازدارندگی در مقابله با هر قدرت داخلی را داشت و یک دهم آن برای شکست اراذل و اوباش و فواحش ۲۸ مرداد کفایت می‌کرد. ولی حزب توده کارایی بالفعل اعضا و طرفداران عظیم و اکثراً آشنا به تشنجات خیابانی را عقیم گذاشت و سازمان منضبط افسری را که از کیفیت بالای مبارزاتی برخوردار بود اخته کرد.

ثالثاً - در بند ششم مبحث ۲۸۶ از ادعاهای متفاوت و متضاد کیانوری درباره دکتر بقائی صحبت کردیم. ولی او تکرار مکرر می‌کند و ما هم ناچاریم جواب بدهیم. از نظر کیانوری، یک جا بقائی از بدو تولدش عامل دستگاه‌های غرب می‌شود، جایی دیگر جاسوس زبردست و سرجاسوس غرب است که سازمان سیا او را برای روز مبادا ترشی انداخته، جایی که صرف نمی‌کند بقائی کوچک می‌شود و به یک مهره دست و پا چلفتی تبدیل می‌گردد و بالاخره این اواخر، عامل تحریکاتی می‌شود که شرق و غرب عالم را به هم می‌ریزد. بیان مصاحبه کننده مبنی بر «آنها که نفوذ کارگری نداشتند» به

۱- اسناد کودتای ۲۸ مرداد، نامه کیانوری به کمیته مرکزی مقیم مسکو، خاطرات، ص ۳۳۲

واقعیت خیلی نزدیکتر است تا ادعای کیانوری که می‌گوید «این ادعائی که می‌کنند دروغ محض است» بقائی در میان قشر پایین و متوسط شهری از نفوذ اندکی برخوردار بود و بین نفوذ او و نفوذ و آمریت حزب توده در بین کارگران ایران، نسبت قابل قیاسی وجود نداشت و بیشتر از فاصله یک به صد بود. از این گذشته، بعد از تابستان ۱۳۳۱ نفوذ بقائی - اگر بتوان آن را نفوذ توصیف کرد - اغلب در سطح مجلس و مدیران رده بالای دولتی و دوستان درباری خلاصه می‌شد. بقائی از این زمان به بعد، روز به روز در میان احزاب و گروه‌های ملی و بخصوص مردم عادی بیشتر منزوی و مطرود می‌شد، و از اردیبهشت ۱۳۳۲ که دخالت او در قتل افشارطوس آشکار گردید، مورد انزجار و نفرت عمومی قرار گرفت.

رابعاً - برای اینکه بهتر به یاد آقای کیانوری بیاید و دیگر نگویید «ما اعتصابی نداشتیم» اینک از مقاله‌ای که خود او با امضای «روشن» یکی دیگر از امضاهاست مستعارش حدود یک سال بعد از پلنوم چهارم نوشته و در نشریه شماره ۷ حزبی منتشر گردیده است، نقل قولی می‌آوریم:

«موافقت ما با اعتصابات بعضی از کارخانه‌های دولتی برای اضافه دستمزد، در موقعی که وضع مالی دولت در اثر قطع عایدات نفت و فشار اقتصادی امپریالیست‌ها فوق‌العاده بد و دشوار بود و ماهیانه می‌بایست چند میلیون تومان برای کارگران بیکار صنایع نفت بفرستد، به هیچ وجه نمی‌توان صحیح و به موقع دانست»<sup>۱</sup>

این اعتراف که تحت تأثیر فضای پلنوم چهارم صورت گرفته خواهیم دید که در آن ذره‌ای صداقت نداشته است. اعتصابات کیانوری نام برده است، تماماً بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ صورت گرفته بود که او مدعی است روش حزب توده نسبت به مصدق «تصحیح» شده بود! در همین مقاله آقای روشن «هنوز مرکب قطعنامه‌های پلنوم چهارم خشک نشده» زیر آنها می‌زند و مودبانه شعار ضد انقلابی «لغو قرارداد نفت» را با شعار فراگیر و انقلابی «ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور» یکی می‌داند و هم ارز

۱- «مناسبات حزب و جبهه ملی، به قلم روشن» نشریه شماره ۷ حزبی، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۸، نقل از اسناد

یکدیگر به خورد توده‌ای‌های جوان می‌دهد.<sup>۱</sup> ولی اعتراف می‌کند که «بطور کلی طرف مبارزه، علیه بورژوازی ملی در اقدامات حزب ما می‌چربید»<sup>۲</sup>

### ۲۸۸- نیش عقرب

کیانوری از آنجا که ذاتاً نمی‌تواند خود را با دکتر مصدق هماهنگ سازد، مثل عقرب نیش می‌زند و ضمیر آگاه خود را نسبت به او بروز می‌دهد. مثلاً در صفحه ۲۴۶ می‌گوید «ما پس از واقعه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به دنبال تقویت و حمایت مصدق بودیم!» به همین جهت برای مصدق نامه نوشتند، او را راهنمایی کردند، دلالت و نصیحت کردند، خیر او و ملت را می‌خواستند و از این قبیل دلسوزی‌ها... ولی «به عکس، دکتر مصدق برای حفظ خود تلاش می‌کرد که اعتماد شاه و امریکائی‌ها را جلب کند. او اواخر تیر [۱۳۳۱] به شاه نوشت که دشمن قرآن باشم اگر... ریاست جمهوری را قبول نمایم و برای شاه فرستاد. عوامل امریکا و انگلیس هیاهو می‌کردند که به زودی در ایران قدرت به دست حزب توده خواهد افتاد. دکتر مصدق خودش به این مطلب دامن می‌زد» و می‌گوید اینها سخنان او نیست و برای اثبات حرف خود از روزنامه انگلیسی منچسترگاردین نقل قول می‌آورد که نوشته بود:

مبنای سیاست فعلی دکتر مصدق این است که مرتباً خطر کمونیسم را بزرگ کند تا هر موقع که با سفیر امریکا مواجه می‌شود بگوید: یا پول بدهید یا ما کمونیسم خواهیم شد. ولی تا به حال نه امریکائی‌ها پول داده‌اند و نه ایران کمونیست شده است.<sup>۳</sup>

در همبستگی نفتی بین شوروی و حزب توده و انگلستان، شکی نیست که وقتی از روباه می‌پرسند شاهدت کیست، گفت منچسترگاردین! چراید انگلیسی باید هم این اراجیف را می‌نوشتند. ولی این حرف‌ها ارزش نقل قول ندارند که کیانوری گاهی به این

۱- اسناد تاریخی جنبش کارگری، ... جلد پنجم، صص ۳۱۵ و ۳۱۶

۲- همان منبع، ص ۳۳۴

۳- خواندنیها، ۲۹ مهر ۱۳۳۱، نقل از خاطرات کیانوی، ص ۲۴۶

قبیل اظهارات دکتر بقائی استناد می‌کند و زمانی دیگر به روزنامه‌های انگلیسی، و خوب می‌دانیم که این گونه نظریات فقط برای ضعیف کردن حکومت دکتر مصدق ابراز می‌گردید. اما آن کسی که بیشتر به این حرف‌های لُق و تکراری دامن می‌زد، نه دکتر مصدق، بلکه خود حزب توده بود. این حزب از خوشحالی در پوست نمی‌گنجید که دکتر مصدق، امریکا را از نفوذ شوروی و حزب توده به وحشت اندازد.

نامه‌ای هم که حزب به دکتر مصدق نوشت شامل همان پیش شرط‌ها، همان تهدیدها، همان انتقامجویی‌ها و فحش‌ها و بی‌احترامی‌ها بود. منتها کیانوری در خاطراتش قسمت‌هایی را که راجع به بددهنی‌های مزمن حزب توده نسبت به مصدق و جبهه ملی بود، سانسور کرده است. با وجود این، بغض و کینه حزب توده از لابه‌لای همین بخش‌هایی که او در خاطرات خود با احتیاط نقل کرده آشکار است. فی‌المثل چنین نیش‌زده است «سید ضیاء الدین خائن که در سایه حکومت [بی‌لیاقت!] شما سر از سوراخ به در آورده ...» مشغول توطئه براندازی است. تردیدی نبود که امثال سیدضیا و سرلشکر ارفع و حجازی و آریانا همواره در کار توطئه بر ضد دولت مصدق هستند. ولی در جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری همین سیدضیا تبدیل به فرشته نجات شده بود و رهبران حزب توده چه جام‌ها که به سلامتی یکدیگر با سید نزدند!

کیانوری در جای دیگری (ص ۲۴۹) می‌گوید:

فشار این حکومت نظامی بر ما بود. کار غلطی بود که مصدق به دستور مستشاران امریکائی انجام می‌داد... [مصدق] چنان در مقابل سفارت امریکا ضعف نشان می‌داد که برای اینکه جلوی توده‌ای‌ها را بگیرد حکومت نظامی برقرار کرده بود. این حکومت نظامی روزنامه‌های ما را توقیف می‌کرد. روزنامه بسوی آینده تقریباً چهل بار توقیف شد... البته روزنامه‌های مخالف مصدق هم توقیف می‌شد. شاهد بقائی هم چند بار توقیف شد. نتیجه این حکومت نظامی این شد که در کودتای ۲۵-۲۸ مرداد دست همه کسانی که می‌خواستند از مصدق دفاع کنند بسته بود.

کیانوری در جملات فوق از نیت نهائی خود نسبت به دکتر مصدق پرده برداشته

است. این اظهارات که کاملاً غیرمسئولانه و حتی بوالهوسانه بیان شده نتایجی را روشن می‌کند که می‌توان درباره نیرنگ آن یک دفتر مستقل نوشت. ولی از همه جالب‌تر سه نتیجه زیر است: ۱- حزب توده با امپریالیسم امریکا دشمنی آشکار دارد؛ مصدق عاملی است که به دستور سفارت امریکا جلوی توده‌ای‌ها را می‌گرفت؛ بنابراین به چه دلیلی باید از یک مُهره مسلم دشمن «تقویت و حمایت» کرد؟! لذا دروغ کیانوری در این مورد قطعی می‌باشد. واقعیت هم این است که اگر حزب توده از مصدق هرگز حمایت و تقویت نکرد فقط به علت این تصور غلط بود که او را امریکائی می‌پنداشت و هنوز هم می‌پندارد. ۲- با عبارت «البته روزنامه‌های مخالف مصدق هم توقیف می‌شدند» کیانوری چنین القا می‌کند روزنامه شاهد بقائی دشمن بود ولی بسوی آینده که در ردیف دوستان و حامیان مصدق به شمار می‌رفت ۴۰ مرتبه توقیف شد. ۳- اگر حزب توده نتوانست در ۲۸ مرداد یک قدم به نفع مصدق بردارد به این دلیل بود که جرائدی نظیر بسوی آینده توسط همان حکومت نظامی امریکائی توقیف شده بودند!! صرفنظر از این فریادهای بی‌طنین، به راستی روزنامه بسوی آینده رکورد وقاحت را شکست و در هتاک‌ها و فحاشی و تهمت زدن، به ویژه نسبت به دکتر مصدق، در تاریخ مطبوعات واقعاً عدیل و بدیلی نداشت. فقط اعتقاد راستین شخص دکتر مصدق نسبت به آزادی مطبوعات موجب رشد این جریده بی‌فرهنگ شده بود. استثنائاً در آن دوران روزنامه و روزنامه‌نگاران از احترام فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند و از نظر مراجع قانونی، وای به حال کسی که با یکی از خبرنگاران در می‌افتاد. جالب است که کیانوری اینک از روزنامه‌ای دفاع می‌کند که نوشته‌اند بسوی آینده یکی از جرائد مزدبگیر اداره اطلاعات شرکت نفت بود و به حساب آن شرکت از جیب ملت ایران مقرری ماهیانه دریافت می‌کرد تا با ملی شدن نفت و دکتر مصدق مبارزه حیات و ممات کند<sup>۱</sup>. شخص کیانوری بقدری علیه دکتر مصدق عقده و کینه داشت که پس از طرح شعار ملی شدن نفت در سراسر ایران، گفته بود مصدق مردی است «که حتی به اندازه یک گردو هم مغز نداشته»



است<sup>۱</sup> چنین کسی می تواند «دوست» مصدق بشود؟

## ۲۸۹- خدمت برجسته گروه افسران ملی

می گوید بعد از ۳۰ تیر یک سازمان افسری وابسته به جبهه ملی هم تشکیل گردید که پست های مهم فرماندهی ارتش از میان آنها انتخاب می شد. مهمترین واحد نظامی تهران دو لشکر زرهی بود که در رأس هر دو، سرهنگ هایی از افسران این سازمان قرار گرفتند و می نویسد این دو سرهنگ «آنقدر سطحی بودند که معاونینشان را افسران وابسته به دربار تشکیل می دادند. به این ترتیب سازمان نظامی جبهه ملی متأسفانه خیلی بدکار کرد... در حساس ترین مقاطع افسران توده ای بودند که به داد مصدق می رسیدند. مثلاً در کودتای ۲۵ مرداد ستوان شجاعیان یک ستوان توده ای محافظ خانه مصدق بود که نصیری را خلع سلاح و توقیف کرد»<sup>۲</sup>

اولاً- هسته مرکزی «گروه افسران ملی» یا به قول کیانوری افسران وابسته به جبهه ملی با شرکت چند تن از افسران برجسته و با هوش ارتش، قبل از ۳۰ تیر (و نه آنطور که کیانوری می نویسد بعد از ۳۰ تیر) تأسیس شد. سرهنگ غلامرضا منصور رحمانی در کتاب کهنه سرباز شرح جالبی از خدمات «گروه افسران ملی» می دهد و بعد از حدود ۳۰ سال پرده از راز ناکامی شاه در سرکوب قیام ۳۰ تیر برمی دارد. منصور رحمانی می گوید این سازمان بسیار جوان بود، با وجود این نسبت به عمر کوتاه خود کارهای زیادی انجام داد که سازمان افسری حزب توده با آن همه آوازه و سابقه و انسجام هرگز نتوانست مشابه آن قدمی بردارد. اصولاً قیاس دو سازمان افسران ملی و توده ای از پایه غلط است. اولی تشکیلاتی بود خود جوش، ملی، دلسوز ملت و در خدمت منافع بومی ایران و اجرای برنامه های دموکراتیک دکتر مصدق. دومی سازمانی بود که مجموعاً در اختیار منافع یک قدرت بیگانه قرار گرفت و با وجود داشتن افسرانی فداکار و از خود گذشته، نیروی آن توسط رهبری حزب توده به هرز رفت و مورد نهایت سوء استفاده قرار گرفت.

۱- اسناد تاریخی جنبش کارگری... ص ۳۱۲

۲- کیانوری، خاطرات، صص ۲۴۶ و ۲۴۷

مصور رحمانی فاش می‌کند که خدمت بزرگ میهنی این گروه در ۳۰ تیر به اثبات رسید. بدین معنی که برای حمایت از فرماندهان واحدهای نیروی زمینی، تمرّد قاطعانه خلبانان گروه افسران ملی در اجرای دستور بمباران تظاهرکنندگان در روز قیام، آخرین ضربت را به شاه وارد کرد و پس از آن بود که شاه عقب نشینی کرد و قوام استعفا داد و مصدق مجدداً زمام امور را در دست گرفت.<sup>۱</sup>

ثانیاً- افسران گروه سازمان ملی سطحی نبودند و اغلب آنها تحصیل کرده، با لیاقت و نسبت به عقاید دکتر مصدق صمیمانه وفادار بودند. اینان بر خلاف تصور کیانوری بدکار نکردند، منتها عرض و طول محدود و سابقه کم آنان در فعالیت‌های گروهی و مخفی سبب شد که بیش از این نتوانند متمرّش واقع شوند، ولی مرتکب هیچ‌گونه کارهای منفی، خلاف و ضد میهنی هم نگردیدند. افسران توده‌ای نیز غالباً از با سوادترین افسران ارتش، منضبط، مؤمن و مطیع حزب بودند. اما حزب توده نگذاشت از خدمت آنان حسن استفاده شود و اساساً خدمات میهنی را به آنها آموزش نداد. به دلیل بی‌رغبتی رهبری حزب توده، افسران آن سازمان هیچ‌گاه نتوانستند مصدر خدمتی نسبت به دکتر مصدق واقع گردند؛ مگر بعد از کودتای ۲۸ مرداد که در سطحی ساده، واسطه مبادله بعضی اخبار بین خارج با داخل زندان دکتر مصدق شدند.

ثالثاً- جالب است که کیانوری، شکست کودتای ۲۵ مرداد را به کارنامه درخشان ستوان شجاعیان وارد می‌کند. کیانوری همان‌گونه که سرهنگ حبیب‌الله پیرمان را با دستور جعلی حزب قهرمان بی‌همتای حزب توده قلمداد می‌کند، عمل شجاعیان را هم به حساب حزب توده می‌گذارد. ستوان شجاعیان به دلیل داشتن عرق ملی و بطور شخصی در ۲۸ مرداد شجاعت بسیار از خود نشان داد و به سختی هم مجروح شد، ولی نه به دستور حزبی که روحش از عملیات افسران خود در آن روز بی‌اطلاع بود، بلکه در درجه اول به فرمان سرهنگ عزت‌الله ممتاز فرمانده غیرتمند مدافعان خانه نخست‌وزیر. شجاعیان در ۲۵ مرداد نیز خوب عمل کرد و این هم به علت آن بود که تحت امر ممتاز

۱- سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی، کهنه سرباز، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا ۱۳۶۶، صص ۲۱۷ و ۲۲۲

قرار داشت. تصدیق می‌کنیم که امثال پرمان و شجاعیان کم نبودند. ولی اینها فقط به ابتکار شخصی و تشخیص میزان صداقت و محبوبیت دکتر مصدق (به شرطی که مورد مؤاخذه حزب قرار نمی‌گرفتند) به خدمت آرمان‌های دکتر مصدق درمی‌آمدند. ولی او نام افسران توده‌ای را که به دستور حزب با کودتاچیان همکاری و حتی خوش‌خدمتی کردند نمی‌آورد.

رابعاً- کیانوری تصفیه ارتش از عناصر وابسته به ارتجاع و ضد ملی را که گروه افسران ملی با صداقت و برنامه‌ای منظم زیر نظر مستقیم دکتر مصدق انجام داده بود نیز بدون هیچ خجالتی به حساب حزب توده می‌گذارد و می‌نویسد: «در نتیجه اعلام خطرهای ما بود که عده‌ای از توطئه‌گران دستگیر و ۱۳۶ نفر از افسران رده بالا وابسته به دربار بازنشسته شدند»<sup>۱</sup> کیانوری تصور می‌کند تمام سوابق این تصفیه از بایگانی وزارت دفاع زمان مصدق و اذعان عمومی دزدیده شده است. خوشبختانه عده‌ای از افسران ذی‌سهم در تصفیه ارتش هنوز زنده‌اند و می‌توانند کذب ادعای او را تأیید کنند. از این گذشته، هیئت تصفیه، تنها نظرش بر تصفیه «افسران وابسته به دربار» نبود، بلکه عمدتاً دنبال افسرانی می‌گشت که در فعالیت‌های مشکوک مانند فعالیت در شبکه جاسوسی به نفع دشمن خارجی و خرابکاری شرکت داشتند.

سرهنگ مصور رحمانی که خود از بنیادگذاران و «دبیر کل گروه افسران ملی» بود و خوشبختانه هم اکنون از نعمت حیات و سلامت برخوردار است، بطور مستند شهادت داده که طی جلساتی در حضور دکتر مصدق برنامه این تصفیه‌ها را تدوین و سپس اجرا کردند. ابتدا قرار بود خیلی بیش از اینها (حدود ۱۴۰۰ نفر) شامل کلیه سر لشکرها و از سرلشکر به بالا، و در درجات پایین‌ترین افسران بدنام و فاسد (و وابسته به احزاب مشکوک) تصفیه و بازنشسته شوند. ولی تأمل در عکس العمل احتمالی نسبت به تصفیه این عده نسبتاً زیاد، رقم تصفیه‌شدگان را تا ۱۳۶ نفر پایین آورد.<sup>۲</sup> تازه بازنشستگی همین ۱۳۶ نفر هم توالی فاسدی داشت که در وقایع ۹ اسفند ۱۳۳۱ و

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۲۴۹

۲- کهنه سر باز، صص ۲۲۳ و ۲۲۸

اردیبهشت ۱۳۳۲ (قتل افشار طوس) و ۲۵ و ۲۸ مرداد و غیره احساس شد. حال اگر کیانوری افتخار این پاکسازی و تصفیه را متعلق به حزب توده می‌داند، آیا حاضر است نقص کار و پیامدهای فسادآمیز آن را نیز بر عهده بگیرد؟!<sup>۱</sup>

خامساً- در صفحه ۲۵۹ راجع به خاطرات سرهنگ حسینقلی سر رشته چنین اظهار نظر می‌کند «بله! خاطرات جالبی است. درباره قتل افشار طوس جزئیات جالبی در آن آمده است» تصدیق می‌کنیم که سرهنگ سر رشته درباره قتل افشار طوس مطالب دست اول و جالبی دارد و خود سر رشته نیز از افسران رشید و دلاور ارتش بوده است. ولی مجموعاً خاطرات او به علت اظهار عقاید ناصوابی که در مورد بعضی افراد کرده و چند جا خلاف واقعیت را گفته مخدوش است. از جمله نسبت به بعضی افسران خوشنام ارتش مانند سر تیپ دکتر علینقی شایانفر اظهار نظر منفی کرده، به سر تیپ عزت‌الله ممتاز فرمانده وفادار مدافعان خانه مصدق دروغ آشکاری نسبت داده، در مورد سرهنگ اشرفی که طبق اسناد موجهی (از قبیل بیان صریح دکتر صدیقی و وصیت‌نامه سرگرد دکتر علمیه باز پرس وقایع ۲۵ مرداد و غیره) همدست کودتاچیان بوده رأی مثبت داده و او را «خادم» ارزیابی نموده و سر تیپ تقی ریاحی را نسبت به آرمان‌های ملی صددرصد خائن دانسته است. ریاحی که خود از گروه افسران ملی بود به سهل‌انگاری، عدم مدیریت و شتم نظامی و قابلیت‌های نازل فرماندهی متهم می‌باشد، ولی در دادگاه افکار عمومی به خیانت محکوم نیست.

### ۲۹۰- مهمترین عامل جدایی کاشانی از مصدق

می‌گویند در جدائی آیت‌الله کاشانی از مصدق، سه عامل موثر بوده‌اند. یکی از مهمترین آنها اغفال دکتر بقائی و دار و دسته‌اش بود که اعتماد کاشانی را دزدیدند.<sup>۱</sup> محض اطلاع کیانوری توضیح داده می‌شود که بقائی در کاشانی نفوذ درجه دوم داشت. کسی که بیش از سایر عوامل در اغفال کاشانی موثر واقع شد ابوالحسن حائری‌زاده بود.

طبق بررسی‌های کیانوری، چهار سال پس از اینکه حائری‌زاده از طرف حزب توده شناخته شد و مدعی است که از چندین سال قبل عامل امریکا بوده، تازه به مرکزیت خانه صلح (از سازمان‌های پوششی حزب توده) منصوب شد. کیانوری می‌گوید آن موقع که از حائری‌زاده برای عضویت در خانه صلح دعوت کردند او را نمی‌شناختند. این حرف بی‌ربطی است. زیرا کیانوری شناسنامه حائری‌زاده را از زمان عضویت در حزب دموکرات قوام، یعنی از حدود سال‌های ۶-۱۳۲۵، به اصطلاح خودش برملا می‌کند. گیریم که شناسائی قبلی حائری‌زاده، زمان دعوت او به خانه صلح در سال ۱۳۲۹ فراموش شده بود! ولی وقتی که مجدداً او را شناختند، چه کردند؟ آیا حائری‌زاده پس از اینکه معلوم شد «دشمن خلق و نوکر امریکا» است از خانه صلح طرد شد؟ شاید او را صرفاً به خاطر مخالفتش با دکتر مصدق، همچنان در خانه صلح حفظ کرده بودند!

### ۲۹۱- ناجی مصدق از مهلکه نهم اسفند

یکی دیگر از جعلیات حزب توده این است که کیانوری با استفاده از خاطرات سرگرد عبدالصمد خیرخواه مندرج در کتاب تجربه ۲۸ مرداد، درباره نجات دکتر مصدق از مهلکه ۹ اسفند می‌نویسد «زمانی که این بلوا اتفاق می‌افتد، مصدق در کاخ بود... در اینجا یکی از اعضای سازمان افسری ما، که افسرگارد جاویدان بود، به نام سرگرد عبدالصمد خیرخواه حضور داشته است. اظهارات او ثابت می‌کند که توطئه‌گران نقشه قتل مصدق را داشته‌اند»<sup>۱</sup> سپس رؤیاهای سرگرد خیرخواه را از صفحه ۲۵۰ کتاب تجربه ۲۸ مرداد نقل می‌کند. طبق این اظهارات، سرگرد خیرخواه قهرمان درجه اول نجات جان دکتر مصدق در توطئه ۹ اسفند است. خیرخواه ضمن یک ماجرای هیجان‌انگیز می‌نویسد:

در نرده‌ای کاخ بسته شد... خبر رسید که می‌خواهند هنگام خروج مصدق حمله کنند. به دنبال راه حل می‌گشتیم. به آقای پرنیا رییس تشریفات دربار

که به مصدق احترامی نشان می‌داد مراجعه کردم خطر را متذکر شدم و پیشنهاد کردم که دکتر مصدق از کاخ اختصاصی به کاخ شمس پهلوی که در شمال آن واقع بود رفته از آنجا به منزلش برود. پیشنهاد قبول شد. پرنیا و من و اصغر امیرصادقی (راننده مخصوص شاه) دکتر مصدق را تا درب اصلی کاخ شمس مشایعت کردیم.<sup>۱</sup>

نقطه چین بین خاطرات خیرخواه از نگارنده نیست، از کیانوری هم نیست، بلکه در متن مرجع اصلی یعنی در کتاب تجربه ۲۸ مرداد وجود دارد. مرجع اصلی این اظهارات را به نقل «از خاطرات منتشر نشده سرگرد خیرخواه» آورده و کیانوری فقط به ارجاع «ف.م. جوانشیر، همان مأخذ، ص ۲۵۰» اکتفا کرده است. ببینید هر نوشته مشکوک و یا منصوب به دیگران (یا هر ننوشته‌ای) چگونه حکم سند قطعی پیدا می‌کند؟ هیچ کدام نگفته‌اند اصل خاطرات «منتشر نشده سرگرد خیرخواه» را از کجا آورده‌اند.

دکتر مصدق در زمان توطئه، در حین محاکمات و در خاطرات و تألمات مشروح ماجرا را گفته است. او نجات خود از مهلکه ۹ اسفند را مدیون (و ممنون) دو نفر دانسته است، یکی امیرصادقی راننده شاه و دیگری یک نفر از مستخدمان وزارت دربار. مصدق همواره قدرشناسی خود را مخصوصاً نسبت به امیرصادقی ابراز داشته است. دکتر مصدق در تمام موارد افشای قضایای ۹ اسفند هیچ اسم دیگری به میان نیاورده، سهل است که به شخص سوم حتی اشاره‌ای هم نکرده است. طبق تربیت و فرهنگ خاص مصدق، مسلماً اگر یک سرگرد با آن یال و کوپال و واکیل و یراق ویژه لشکرگارد و «گارد جاویدان» خدمتی چنین ارزشمند نسبت به او انجام می‌داد، مصدق نه تنها به یادش می‌ماند بلکه همه جا، بخصوص در خاطرات و تألمات که مصون از خطر بود (زیرا از ابتدا هم قرار نبود در زمان شاه چاپ و منتشر شود) می‌نوشت.

قبلاً درباره اعتبار و سندیت کتاب تجربه ۲۸ مرداد صحبت کردیم و نشان دادیم

۱- تجربه ۲۸ مرداد «از خاطرات منتشر نشده سرگرد خیرخواه» ص ۲۵۰

که لااقل در مورد مدعیات ۳۰ تیر یک جمله بی‌غرضانه ندارد. راجع به سرگرد خیرخواه هم باید توضیح داد چند تن از افسرانی که در آن دوران با مراکز قدرت مثل دربار، نخست‌ویزی، وزارتخانه‌ها، ستاد ارتش و غیره به نحوی در تماس بودند، بعد از انقلاب مصاحبه‌هایی کردند و اینجا و آنجا مطالبی نوشتند یا از آنها در آوردند که کمتر با واقعیات تطبیق می‌کند. البته حساب آنها که با صداقت کامل گفتند و نوشتند جداست. ولی عده‌ای از قبیل سروان موسی فشارکی (مهران) سروان ایرج داورپناه و سرگرد خیرخواه و سرهنگ حسینی سر رشته و دیگران خود را محور پاره‌ای حوادث قرار داده‌اند و خودستایی‌هایی از آن دوران کرده‌اند که خلاف واقع است. در فصول بعدی از این افسران باز هم سخن خواهیم گفت.

## ۲۹۲- سازمان افسری عملاً هرگز منحل نشد

درباره اطلاعات کودتای ۲۵ مرداد، کیانوری در صفحه ۲۶۴ می‌گوید:

کلیه اطلاعات را سرهنگ سیامک و سرهنگ مبشری، دبیران سازمان افسری، مستقیماً به شخص من می‌رسانیدند. علت اینکه مبشری و سیامک در آن زمان علی‌رغم اینکه جودت مسئول سازمان افسری بود این اخبار را به من می‌رسانیدند این بود که اولاً آنها از بی‌عرضگی و بی‌حرکتی جودت به‌تنگ آمده بودند و ثانیاً هر دو آنان منزل مخفی و تلفن من را می‌دانستند. خیر، علت این نبود. علت اصلی ارتباط آنها با کیانوری این بود که از ابتدا با باند کامبخش ارتباط داشتند و از این طریق با شوروی مربوط می‌شدند. این ارتباط هیچ‌گاه قطع نشد، نه در زمانی که حزب ظاهراً انحلال سازمان نظامی را به اصرار خلیل ملکی اعلام کرد و نه بعد از آنکه دوباره این سازمان رسمیت یافت و حزب آن را رسماً پذیرفت. در واقع کیانوری، خسرو روزبه را راضی به بازگشتن و پیوستن مجدد به حزب نمود. گفتیم که انحلال سازمان افسری حزب توده (در سال ۱۳۲۵) ظاهری و پوششی بر اعمال و فعالیت‌های آن بود، و الا هیچ‌زمانی عملاً منحل نشد. رابط و مسئول سازمان در اصل کامبخش بود و پس از عزیمت او به باکو - بعد از وقایع آذربایجان و مازندران -

چون ارثیه‌ای گرانبها به کیانوری رسید. بنابراین باند کامبخش - کیانوری همواره بر این ارگان مهم نظامی - حزبی - تسلط خود را حفظ کرد. علت رابطه کیانوری با مبشری و سیامک را نه در بی‌عرضگی دکتر جودت، بلکه در سفارش کامبخش و زرنگی و دخالت مصرانه خود کیانوری باید جستجو کرد. همین ارتباطات مستقیم نیز دلیل دخالت شوروی و کیانوری در قتل‌های محمد مسعود و احمد دهقان و سایر جنایاتی است که قبلاً از آنها صحبت کردیم. اساساً دسته کامبخش - کیانوری، مافوق نامرئی حزب و مسلط بر آن بود. باید از کیانوری پرسید اگر جودت بی‌عرضه بود، پس چرا به قول مرتضی زربخت، بعد از انقلاب به مسئولیت کمیسیون بازرسی کارگری گمارده شد و چگونه کیانوری چنین آدمی را در این پست مهم تحمل می‌کرد؟ سازمان افسری هم وقتی ظاهراً منحل شد، روزبه به شدت نسبت به آن اعتراض کرد و گفت که باید به خاطر کارهای آینده و احتیاج و اصرار شوروی هرچه زودتر آن را سازمان داد. این تصمیمی بود که به زودی انجام گرفت.

### ۲۹۳- تحریف در خاطرات دکتر مصدق

کیانوری برای اینکه ارتباط محرمانه خود را از طریق مریم با اندرون دکتر مصدق تثبیت کند و بگوید که آنها با خانه رسمی و شماره یک دکتر مصدق کاری نداشتند و رابطه آنها با خانه شماره ۲ و قسمت خصوصی خانه مصدق برقرار می‌شد، دست به یک تحریف رندانه و ظریف زده است! او ابتدا در باره تلفنی که در ۲۴ مرداد خبر کودتار را به مصدق داد می‌گوید «متأسفانه دکتر مصدق در خاطرات و تألمات تنها به یک تلفن اشاره کرده» است. از این عبارت، دو مفهوم برداشت می‌شود. یکی اینکه از تلفن‌های مختلفی که به مصدق شده بود او فقط از همان تلفن آشتیانی صحبت کرده و متأسفانه به تلفن کیانوری اشاره‌ای ننموده است. دیگری که بیشتر می‌تواند مورد نظر کیانوری باشد آنکه از تلفن‌های متعدد کیانوری، متأسفانه مصدق فقط یکی را ثبت کرده است (که این تلفن هم ارتباطی به کیانوری نداشت) سپس اظهارات دکتر مصدق را در این باره چنین نقل می‌کند:



شب ۲۴ مرداد بین ساعت ۶ و ۷ ناشناسی مرا پای تلفن خانه ۲ خودم خواست و گفت عده‌ای مأمور شده‌اند که در این شب کودتا کنند.<sup>۱</sup>

کیانوری ادعا می‌کند که این «ناشناس» خود کیانوری بوده است. در حالی که با سوابقی که کیانوری از ارتباط خود با مصدق می‌دهد، شاید قاعدتاً دیگر نباید او برای مصدق «ناشناس» باشد و مصدق باید به احتمال قوی می‌نوشت آشنایی، شناسی یا یکی از کسانی که با او ارتباطی از طریق تلفن داشته، آن شب تلفن کرد... ولی مسئله اصلی تحریف او اینجاست که نقل قول او از خاطرات مصدق این گونه تفهیم می‌کند که با خانه شماره ۲ مصدق تماس برقرار کرده و چنین جایی خانه‌ای بوده دور از دسترس دیگران و مخصوص تماس‌های محرمانه با دوستان خودمانی، از جمله کیانوری و همسرش. و حال آنکه عبارت دکتر مصدق در خاطرات و تألمات، با اختلاف کلمه و معنا در دو جا به شرح زیر است:

شنبه ۲۴ مرداد بین ساعت ۶ و ۷ شخص ناشناسی مرا پای تلفن خانه‌ی (۲) خودم خواست و گفت عده‌ای مأمور شده‌اند که در این شب کودتا کنند.<sup>۲</sup>

اینکه کیانوری «شب» را به جای کلمه «شنبه» گذاشته، فرض می‌کنیم که سهو القلم است. اما منظور دکتر مصدق - یا احتمالاً ویراستار خاطرات، ایرج افشار - از عدد (۲)، خانه شماره ۲ نیست، بلکه پانوشت شماره ۲ می‌باشد که به این صورت در حاشیه صفحه ۳۷۹ ثبت شده است «(۲) تلفن دولتی هم در خانه‌ی من بود که از آن در امور نخست وزیری استفاده می‌شد»

کیانوری این را هم کافی نمی‌داند و برای محکم کردن جای پای خود، پس از نقل قول انحرافی از مصدق می‌افزاید:

خوب این «فرد ناشناس» که مصدق این همه به حرف او اعتماد داشت و اطلاعاتش بیشتر از رییس ستاد ارتش بود چه کسی است؟! [محمد حسین آشتیانی است] از این گفته مصدق معلوم می‌شود که ما به او وفادار بودیم یا

۱- کیانوری، خاطرات، صص ۲۶۴ و ۲۶۵

۲- دکتر مصدق، خاطرات و تألمات، ص ۳۷۹

نزدیک‌ترین دوستانش مانند ریاحی!<sup>۱</sup> [البته ریاحی]<sup>۱</sup>

بار دیگر جلیل بزرگمهر در برابر سؤال نگارنده از این قضیه تلفن گفت «من می‌دانستم که یکی از ارادتمندان آقا آن شب از راه تلفن خصوصی به دکتر مصدق تلفن کرده است. خود آقا هم در دادگاه گفت که یک کسی به او تلفن کرده و خبر کودتا را داده بود. معلوم است که اگر دکتر مصدق اسم او را می‌آورد، برای تلفن کننده وضع بدی پیش می‌آمد. من اسم این تلفن کننده را از اطرافیان و همراهان دکتر مصدق که در روز ۲۸ مرداد با او بودند شنیدم. آنها همگی بطور خصوصی می‌گفتند غیر از همین آقای آشتیانی هیچ کس دیگر در آن زمان از راه تلفن خصوصی با خانه مصدق تماس نگرفت. من خودم مرحوم آشتیانی را دیده بودم، مرد چاق و قد بلند و بسیار با مزه‌ای بود. برای بچه‌ها شکلک در می‌آورد و خوشمزگی می‌کرد. مدیر کل وزارت دارائی بود. در سال ۱۳۲۷ که برای جلوگیری از قاچاق غله در کرمانشاه بازرس وزارتس بود، من با او دوست شدم. از همان زمان در بین رجال ملی به دکتر مصدق خیلی اعتقاد داشت»<sup>۲</sup> طبق تحقیق و هماهنگی کانونزبان با بزرگمهر مسلم گردید که او محمد حسین آشتیانی بوده است نه هاشم آشتیانی.

اگر ارتباط تلفنی کیانوری از راه اندروی و زیرزمینی با مصدق واقعیت داشت، این همه قلب و تحریف و جعل سند و اصرار لازم نبود.

## ۲۹۴- مدافعان خانه نخست‌وزیر

خاطرات در صفحه ۲۶۶ می‌نویسد:

ما به ستوان شجاعیان که عضو سازمان افسری بود و به دستور ما با کودتاچیان همکاری می‌کرد و فرمانده واحدی بود که مأموریت سرکوب گارد محافظ مصدق را داشت، دستور داده بودیم که به وظیفه انقلابی خودش عمل کند (به همه افسران این دستور را داده بودیم) زمانی که

۱- کیانوی، خاطرات، ص ۲۶۵

۲- دیدار و مصاحبه با جلیل بزرگمهر، در ۲۱ مهر ۱۳۷۲

نصیری برای توقیف مصدق به خانه او مراجعه می‌کند و با واحد بیرونی محافظ مصدق درگیر می‌شود، ستوان شجاعیان به کمک محافظین مصدق می‌آید و بدین ترتیب نصیری دستگیر می‌شود. این مطلب را سروان ایرج داورپناه و سروان موسی فشارکی، افسران محافظ منزل مصدق پس از انقلاب تأیید کرده‌اند.

این حرف‌ها سراپا ساختگی است. زیرا ستوان علی اشرف شجاعیان هیچ‌گاه جزء دسته کودتاچیان نبود، هیچ وقت هم ولو به ظاهر با آنان همکاری نکرد و اصولاً چنین دستوری نیز از طرف حزب نداشت. در غیر این صورت سرهنگ ممتاز او را از خدمت فوراً مرخص می‌کرد. اگر شجاعیان (مثلاً طبق نظر حزب) دستور همکاری با کودتاچیان را داشت پس در میان محافظان خانه مصدق چه می‌کرد؟ او مأمور موقت محافظت از خانه نخست‌وزیر و تحت امر ممتاز بود و انصافاً روز ۲۸ مرداد با شجاعت و صداقت وظیفه خود را انجام داد. بعلاوه، اگر ستوان شجاعیان جزء دسته کودتاچیان بود، قطعاً باید مثل سروان همایونی - افسر توده‌ای که با کودتاگران همکاری می‌کرد - بعد از کودتای ۲۵ مرداد دستگیر می‌شد. در حالی که همایونی بعد از کودتای ۲۸ مرداد از زندان آزاد شد و درجه گرفت، و شجاعیان پس از تثبیت کودتا روانه زندان شد و با افسران مصدقی و مدافع خانه مصدق محاکمه و محکوم گردید. کما سروان ایرج داورپناه و سروان موسی فشارکی نیز به خوبی و صادقانه به وظیفه قانونی خود عمل کردند. از این دو سروان تا مدتی بعد از انقلاب و قبل از مصاحبه با پرخاش و اطلاعات همواره به نیکی یاد می‌شد.

می‌گویند به همه افسران این دستور را داده بودند. یعنی از ۶۰۰ افسر. غیر از شجاعیان، ۵۹۹ نفر بقیه نیز دستور داشتند انقلابی و در جهت تمایلات دولت ملی و ملت عمل کنند. واقعیت این است که آن «دستور» را کیانوری و حزب توده در عالم خیال هم صادر نکرده بودند. اما اینک در دوباره نویسی تاریخ، آن را بصورت یک عمل قهرمانانه وارد می‌کنند. چنین دستوری هرگز داده نشده و تحقیقاً هیچ افسر توده‌ای شرافتمندی که در قید حیات است آن را تأیید نمی‌کند. در اسناد حزبی و غیر حزبی نیز تا

قبل از انقلاب به چنین ادعائی بر نمی‌خوریم. اسناد پلنوم چهارم که از بازگو کردن قهرمان‌بازی‌های حزب توده هیچ‌کجا دریغ نکرده است، حتی در یک جا اشاره کوچکی هم به این «دستور انقلابی حزب توده ایران» نمی‌کنند. همچنین در «اسناد کودتای ۲۸ مرداد» شامل نامه‌هایی از اعضای هیئت اجرائیه بطور جمعی و کیانوری بصورت فردی برای کمیته مرکزی مقیم مسکو، کوچکترین نام و نشانی از این دستور دیده نمی‌شود. بهترین دلیل جعلی بودن این ادعا آن است که افسر کشیک ایستگاه فرستند رادیو بر اثر فقدان چنین دستوری یک قدم انقلابی برنداشت. او می‌ترسید اگر «انقلابی» عمل کند مورد بازخواست رهبری حزب قرار بگیرد. آیا عاقلانه است تصور کنیم این افسران دستور انقلابی داشته‌اند ولی مثل میخ سر جای خود خشک شده‌اند! کیانوری جواب این افسران را چگونه می‌دهد؟ آنچه دل چنین افسرانی را به درد می‌آورد این بود که حزب توده به آنان همواره دستورات ضد انقلابی مانند خبرچینی و جاسوسی می‌داد. ستوان شجاعیان و افسرانی مثل او از مخالفت حزب توده با مصدق به خوبی آگاه بودند.

کیانوری این‌طور وانمود کرده که انگار اگر شجاعیان نبود، سرهنگ نصیری بازداشت نمی‌شد. ولی در اصل، تمام عوامل دفاعی خانه مصدق موجبات دستگیری او را فراهم آوردند. اما سگه خنثی‌سازی کودتای ۲۵ مرداد به نام شخص دکتر مصدق زده شده است، نه شجاعیان. عوامل اجرائی آن در درجه اول سرهنگ ممتاز و دوم سرتیپ ریاحی بوده‌اند. برای چندین و چندمین بار تکرار می‌کنیم که مصدق به دلیل تلفن آن ناشناس که حالا شناخته شده است، هشیار شد و دست به بهترین اقدام ممکن زد. قهرمان ساختن ستوان علی اشرف شجاعیان که این همه تلاش عبث لازم ندارد. همه دست‌اندرکاران می‌دانند که او شجاعانه جنگید و زخمی هم شد. اما نصیری را او با «دستور انقلابی حزب توده ایران» دستگیر نکرد.

## ۲۹۵- استناد به مصاحبه اغفال شدگان

کیانوری برای اثبات صدور دستور انقلابی «به همه افسران» و شجاعت شجاعیان،

به مصاحبه‌های دو تن از افسران محافظ خانه مصدق که بعد از انقلاب با روزنامه اطلاعات داشتند اشاره کرده است. این دو افسر، سروان فشارکی و سروان داورپناه بودند که بعد از انقلاب به دام سحر و افسون حزب توده گرفتار شدند و مطالبی را گفتند که کمتر با واقعیات تطبیق داشت. موسی فشارکی بر اثر شوخی‌های دوستانه مهندس جهانگیر حق‌شناس وزیر راه کابینه دکتر مصدق (در معانی و مترادفات نام او) اسم شناسنامه‌ای خود را به «مهران» تغییر داد. بعد از انقلاب، به هر ترتیبی بود سروان فشارکی به درجه سرگردی رسید. (در زمان دولت موقت از این گروه، سرتیپ عزت‌الله ممتاز و سرتیپ ناصر مجللی شایسته ترفیع شناخته شدند و خارج از این گروه سرتیپ عزیزالله امیررحیمی نیز یک درجه ترفیع گرفت و سروان داورپناه هم سرگرد شد)

همچنین کیانوری به مصاحبه ایرج داور پناه استناد می‌کند که البته افسری بود با آرمان‌های ملی، مردم دوست، میهن خواه و علاقه‌مند به راه مصدق. نگارنده بیشتر به دلیل صفات برجسته او که به سبب دوستی دیرین با دو تن از برادران او (که در جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا عضویت داشتند) تشدید می‌شد، نسبت به او ارادت غائبانه داشتم. اما پس از انقلاب، او هم اسیر جادوی حزب توده شد و آن مصاحبه را برای اثبات تعلل و اشتباه در تصمیمات دکتر مصدق به عمل آورد. کیانوری برای تأیید مدعیات خود، خواننده را به مصاحبه سرتیپ ممتاز در کتاب سرهنگ غلامرضا نجاتی ارجاع می‌دهد. اولاً در این مصاحبه، ممتاز از شجاعت ستوان شجاعیان در روز ۲۸ مرداد صحبت کرده که از ابتدا مورد تأیید ما هم بوده است. ولی این موضوع هیچ ربطی به عمل شجاعیان در دستگیر سرهنگ نصیری - آن هم با دستور انقلابی حزب توده - ندارد. ثانیاً در همین کتاب ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد... درست ۳۵ صفحه قبل از موضوع استنادی کیانوری، نجاتی با دقت شایان توجه و مستدلی مصاحبه سروان داورپناه را مردود اعلام کرده است. کیانوری از لذت دستیابی به یک سند که در واقع به جهت ارائه ضعف در کارهای سیاسی دکتر مصدق تدارک شده است به موارد خلاف واقع آن دقت نمی‌کند. نجاتی ثابت کرده که داورپناه در مصاحبه بعد از انقلاب (اطلاعات ۲۸ مرداد ۱۳۵۸) دچار خیال‌پردازی‌های فانتزی گشته و «به عنوان یکی از

افسران محافظ خانه نخست وزیر مرتکب گناه نابخشودنی شده و در قبال مسئولیتی که به عهده داشته خیانت کرده است.<sup>۱</sup>

کیانوری درباره خنثی شدن کودتای ۲۵ مرداد در جای دیگری مدعی می شود. یک بار دیگر توطئه کودتا تنها به کمک حزب توده ایران عقیم ماند.<sup>۲</sup>

ف.م. جوانشیر می نویسد «صبح ۲۵ مرداد... شاه از رامسر یک سره به سوی بغداد فرار کرد. مصدق امکان داشت که از فرار او جلوگیری کند و با قاطعیت ریشه کودتا را براندازد. اما از این کار امتناع کرد. در این باره خاطرات ایرج داورپناه بسیار با ارزش است» سپس خاطرات داور پناه را تحت عنوان «راز سر به مهر»ی که ۲۵ سال در سینه حفظ کرده است به این شرح نقل می کند:

ساعت ۶ صبح ۲۵ مرداد سرتیپ سپهپور فرمانده نیروی هوایی به مصدق تلفن زد... و با صدای هیجان زده ای گفت: به فرار اطلاع شاه... به کلاردشت پرواز کرده است. چه دستور می فرمایید: هواپیما را مجبور به فرود کنیم یا در آسمان سرنگون کنیم. در اینجا من ناظر راز سر به مهری بودم که ۲۵ سال آن را در سینه حفظ کرده ام... وقتی حرف های سپهپور تمام شد و منتظر دستور دکتر مصدق بود چند لحظه ای به سکوت گذشت. دکتر مصدق گفت: «بگذارید بروم» ای کاش چنین دستوری نمی داد.<sup>۳</sup>

سرهنگ نجاتی که خود افسر هوایی بود جواب می دهد «این گفته و ادعای سروان داورپناه بی پایه، ساختگی و مسخره است» زیرا از جنبه فنی، ارتباط با فرودگاه های بزرگ کشور هنوز توسط بی سیم برقرار نشد بود، چه رسد به فرودگاه کوچک و بدون تجهیزات پروازی رامسر و کلاردشت؛ خود شاه هم خبر شکست کودتا را از رادیو تهران شنید؛ در ساعت ۶ صبح هیچ خلبان و هواپیمایی در فرودگاه های نظامی تهران وجود نداشت تا بتواند هواپیمای شاه را سرنگون کند؛ هیچ کس از مسیر و

۱- ملی شدن صنعت نفت... چاپ سوم، ص ۴۱۳

۲- حزب توده ایران و دکتر محمد مصدق - نکاتی از تاریخ حزب توده ایران، ص ۴۳

۳- تجربه ۲۸ مرداد، صص ۲۸۲ و ۲۸۳ (نقل از اطلاعات ۲۸ مرداد ۱۳۵۸)

مقصد شاه اطلاع نداشت؛ داور پناه که افسر محافظ قرارگاه مصدق بود چگونه از گفتگوی تلفنی و محرمانه سرتیپ سپه پور با نخست وزیر آگاه شد؟ اولین و مهمترین ایراد نجاتی این است که اصولاً «در سال ۱۳۳۲ و در جریان کودتای مرداد ماه، سرتیپ سپه پور فرمانده نیروی هوایی نبود و سرتیپ محمد معینی که دوسره بازی می کرد و با کودتاچیان ارتباط داشت فرمانده نیروی هوایی بود»<sup>۱</sup> اگر هم چنین تلفن مهم و محرمانه فرضاً وسیله فرمانده یکی از نیروها به نخست وزیر شده بود و داور پناه که با استراق سمع به آن پی برده بود، دست کم از نظر اخلاقی مرتکب جرم شده است.

### ۲۹۶- توجیه علل «غفلت و بی عملی» حزب توده

کیانوی برای سنگین کردن بار اشتباهات دکتر مصدق و با توجه به اظهارات او در خاطرات و تألمات (صفحات ۳-۳۷۲) به چند نتیجه مفروضانه می رسد و جهت براثت حزب توده از فقدان حرکت و ابتکار در روزهای کودتا می نویسد «مصدق که وحشت زده شده بود به فرمانداری نظامی تهران دستور داد که تظاهرات حزب توده را سرکوب کند. از صبح ۲۷ مرداد این دستور به اجرا گذاشته شد و در ساعات بعد از ظهر و غروب به اوج رسید. در روز ۲۷ مرداد نزدیک به ۶۰۰ نفر از افراد و مسئولین و کادرهای حزب... دستگیر شدند و این امر ضربه بزرگی به ارتباطات حزب وارد آورد»<sup>۲</sup> و ملاک اعتبار اظهارات خود را رپورتاژ روزنامه کیهان می داند که اتفاقاً بسیار اغراق آمیز تهیه شده بود.

اول - مصدق در ۲۷ مرداد وحشت زده نشد، بلکه از افراط کاری های حزب توده به تنگ آمده بود که واقعاً شورش را در آورده بود. با این وجود به هیچ وجه دستور هم نداد تظاهرات حزب توده را «سرکوب» کنند. دستور مصدق مبنی بر منع تظاهرات برای تمام احزاب و جمعیت ها بود. تنها حزبی که به دستورات دولت اهمیت نداد و برای آشوب و دامن زدن ناامنی و شلوغبازی - علی رغم دستور مؤکد دولت

۱- ملی شدن صنعت نفت ... صص ۴۱۲ و ۴۱۳

۲- کیانوری، خاطرات، ص ۲۶۸

جهت حفظ آرامش - به تظاهرات پرداخت حزب توده بود. اعضای احزاب ملی اکثراً موقعیت دولت را تشخیص دادند و برای دستور دولت مانند همیشه احترام قائل شدند.

**دوم -** می دانیم که صدور دستورات غلاظ و شداد از سوی مصدق ساخته نبود و به تحقیق امکان عقلی و عملی نداشت. بلکه سرتیپ نصرالله مدبر ریس شهربانی کل کشور که دوسره بازی می کرد و با کودتاچیان زدوبندهای محرمانه داشت برای نشان دادن وضع بحرانی مملکت، دستور منع تظاهرات مصدق را به شدت عمل تبدیل نمود. اینکه حالا او اعمال سلیقه خاص سرتیپ مدبر را به پای دکتر مصدق می نویسد، از ویژگی های کیانوری است و با بعضی گفته های او در سایر صفحات خاطراتش هماهنگ نیست. مثلاً در صفحه ۲۱۹ راجع به حادثه ۲۳ تیر ۱۳۳۰ در مقابل چهره بی رحمی که قاسمی از دکتر مصدق می سازد، کیانوری متظاهرانه می گوید «من گفتم: این کشتار مصدق نیست» اکنون چه تحولی صورت گرفته که مصدق را به دستور شدت عمل و سرکوب تظاهرات حزب توده متهم می کند؟!!

**سوم -** در بازداشت رقم ۶۰۰ نفری از حزب توده بسیار غلو شده و با آنچه وقوع یافت تطبیق نمی کند. واقعیت این است که در آن روز - با وجود شدت عمل مدبر - چندان بازداشتی صورت نگرفت. اگر چند نفری که به مراتب کمتر از ارقام مورد اعادی کیانوری است بازداشت شدند، به علت شرارت بیش از حد خودشان یا احتمالاً بدخواهی مأموران پلیس بوده است. همین تعداد هم خاص توده ای ها نبود و در بین تظاهرکنندگان (صرفنظر از اینکه متعلق به کدام حزب بودند) عمومیت داشت. بعلاوه تا کنون هیچ منبع غیر توده ای خبر این بازداشت حدوداً ۶۰۰ نفری در ۲۷ مرداد را نداده و در هیچ جا - حتی در روزنامه های مورد استناد کیانوری - منعکس نشده است. تنها ممکن است آن شب حدود ۵۰ تا ۶۰ نفر از توده ای ها و پان ایرانیست ها و افراد متفرقه دستگیر شده باشند.

**چهارم -** از طرف دیگر، کیانوری این رقم را بسیار مؤثر و مهم، و آنها را از «رابطین کمیته های محلی» نشان می دهد تا برای «غفلت و بی عملی» رهبران حزب توده در ایران که حتی از طرف پلنوم چهارم صراحتاً روی آن انگشت گذاشته شده، قصه ای



سرم کرده باشد. زیرا باز داشت چنین رابطینی می تواند برای او یکی از بهترین بهانه های نجبیدن و کوتاهی حزب توده در آن روزها به حساب آید. با این همه، یک لحظه فرض می کنیم بازداشت این عده ۶۰۰ نفری درست باشد. ولی کیانوری به روی خود نمی آورد که در نامه انفرادی به رهبری مقیم مسکو دقیقاً خلاف این مطلب را نوشته است و گفته ۲۵ هزار نفر نیروی کارگری در کارخانه ها آماده داشتند. البته این نیروی عظیم انسانی، غیر از افراد متشکل در سازمان های علنی حزب بود. حال اگر ۶۰۰ نفر هم از این نیروهای سازمان یافته کسر می شد، کوچکترین تأثیری در حیطة عمل آن نمی داشت و باز هم به تنهایی قدرت قابل ملاحظه ای می بود. اینک تکلیف خواننده چیست و کدام حرف کیانوری را باید باور کند؟ فلج شدن حزب قدرتمند توده تنها به علت دستگیری ۶۰۰ نفر از کادرها را، یا وجود ۲۵ هزار نفر از افراد متشکل در سازمان های مخفی را؟ به نظر نگارنده هیچ کدام را. آن موقع کیانوری می خواست رقبای حزبی را خرد کند و در واقع چغولی آنها را نزد رهبران بالاتر ببرد که با وجود ۲۵ نفر نیروی آماده هیچ کار صورت ندادند، و اکنون در صدد است خوانندگان را قانع سازد و بفریبد. او در هر صورت نظرش این است که مسئولیت بزرگ و سنگین خود را لوٹ کند.

### ۲۹۷- تهمت ترس و تمکین علیه مصدق

اولاً- توجه کنیم روزنامه کیهان که در مورد استناد کیانوری است، در چه تاریخی منتشر شد. کیهان در ۲۹ مرداد که کودتا تحقق یافته بود، برای جلب نظر کودتاچیان پیروز و خودشیرینی، تعمداً صحنه ها را بسیار مبالغه آمیزتر از آنچه گذشته بود گزارش داد. حوادث روز ۲۷ مرداد به این شوری که کیهان نوشت نبود.

ثانیاً- پس از نقل رپورتاژ روزنامه کیهان، کیانوری از ریختن زهر در کام مصدق نتوانست خودداری کند و در صفحه ۲۶۹ می نویسد «این هرج و مرج روزهای ۲۵-۲۷ مرداد نقش مهمی در ترسانیدن و تمکین مصدق و در نهایت در پیروزی کودتا داشت» یعنی چون مصدق توده ای ها را سرکوب کرد، کودتا پیروز شد!!

کیانوری از یک طرف می‌گوید توده‌ای‌ها به دستور مصدق در ۲۷ مرداد مبنی بر منبع تظاهرات خیابانی، احترام گذاشتند و اگر در مخطور این دستور نبودند فردایش هم می‌آمدند و کودتاچیان را شکست می‌دادند، و از طرف دیگر اعتراف می‌کند این توده‌ای‌ها بودند که در همان ۲۷ مرداد به خیابان‌ها سرازیر شدند و آنقدر جنجال به پا کردند که ۶۰۰ نفر از آنان دستگیر شدند و در نتیجه کودتا پیروز گردید!

**ثالثاً-** در اظهارات کیانوری (صفحه ۲۶۹) صفرا غلط، کبرا غرض و نتیجه مزخرف است. او مصدق را ترسو معرفی می‌کند. اما نمی‌گوید در چه زمانی ترسید و در مقابل چه کسی تمکین کرد. اگر مصدق می‌ترسید یا میل به تمکین داشت، بهترین حالت آن بود که فرمان عزل خود را حتی از وزرایش پنهان نکند و به اطلاع عموم برساند تا همه چیز به خوبی و خوشی تمام شود و خلاص؛ نه اینکه رنج کشنده سه سال زندان مجرد به اضافه ۱۰ سال محرومیت از کلیه مزایای زندگی را تحمل کند. مصدق حتی در مقابل فرمان شاهانه ترسید و تمکین نکرد تا در دادگاه، نظام کودتا و حامیان رنگ و وارنگ آن را به محاکمه کشد و به جهانیان اعلام دارد که این فرمان مطلقاً برخلاف قانون و مصالح ملی کشورش می‌باشد و به دستور صریح استعمار تاراجگر صادر شده است: «آری تنها گناه من و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت را ملی کرده‌ام و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم‌ترین امپراطوری جهان را از این مملکت برچیده‌ام و پنجه در پنجه مخوف‌ترین سازمان‌های استعماری و جاسوسی بین‌المللی در افکنده‌ام... از مردم رشید و عزیز ایران تودیع می‌کنم و تأکید می‌نمایم که در راه پرافتخاری که قدم برداشته‌اند از هیچ حادثه‌ای نهراسند»<sup>۱</sup>

## فصل هشتم

### دولتی که پنججاه سال است سر پا و فکرواره

#### ۲۹۸- شلیک توپ‌های زهرآگین

کیانوری پس از آن همه بدگویی و افترا و ناسزا، مجدداً به سراغ خلیل ملکی می‌آید و بارها و بارها او را زیر آتش توپخانه سهمگین و زهرآگین خود می‌گیرد. او در صفحات ۲۵۰ و ۲۵۱ خاطرات می‌گوید ملکی «به سیاست امریکا معتقد بود... در اسفند ماه بود که امریکائی‌ها بطور کامل زاهدی را در مقابل مصدق علم کردند. بنابراین ملکی هنوز خیال می‌کرد امریکائی‌ها با مصدق موافق‌اند. ولی پس از روشن شدن کنه حوادث، ملکی هم از مصدق کناره گرفت و نزدیکی ۲۸ مرداد با شاه و امریکائی‌ها تماس گرفت» همه این تهمت‌ها برای چندمین بار در خاطرات تکرار شده است. ما قبلاً علت تماس ملکی با شاه (و نه امریکائی‌ها) را مستدلاً توضیح داده‌ایم. اما این دروغ که ملکی در زمان نزدیک به ۲۸ مرداد از مصدق کناره گرفت، ناسزایی بسیار کثیف و ناجوانمردانه است. پیش از این گفتیم که اگر ملکی قبل از ۲۸ مرداد از مصدق کناره گرفته بود، هیچ‌گاه بعداً و در دهه ۴۰، مصدق را «پدر بزرگوار ملت ایران» خطاب نمی‌کرد. در رد این ادعای مضحک کیانوری اسناد و شواهد بقدری زیادند که باید آن را از مقوله بدیهیات وجدان عمومی دانست.

قضیه خلیل ملکی برای حزب توده دمل چرکین و ۵۰ ساله‌ای است که تا وقتی عملش نکنند، همچنان پر درد و زجر آور است. مصاحبه کننده با استناد به بحث کیانوری مبنی بر براءت ضمنی مهندس رضوی و دکتر صدیقی فقط به این علت که بعد از ۲۸ مرداد زندانی شدند می‌گوید «اگر این ملاک را بپذیرید، در مورد خلیل ملکی هم صدق می‌کند. او هم بعد از ۲۸ مرداد زندانی شد» کیانوری جواب می‌دهد:

بله، مدت کوتاهی. ولی کاری به کارش نداشتند. چند ماهی زندانی بود و بعد آزاد شد و در سال ۱۳۳۴ در مجله فردوسی علیه ما مطلب می‌نوشت. اینها به شاه خدمت کرده بودند. ولی شاه قبولشان نداشت. امریکائی‌ها هم آنها را قبول نداشتند... خلیل ملکی وقتی در سال ۱۳۴۴ محاکمه شد نگفت سیاست شما غلط است.<sup>۱</sup>

**اول - ملکی «مدت کوتاهی» و «چند ماهی» در زندان نبود.** ملکی بعد از ۲۸ مرداد، نزدیک به ۲ سال در فلک الافلاک خرم آباد در لرستان زندانی بود و سپس در زندان معروف به فلکه شهربانی در تهران زندانی شد، و این دو سیم دوران زندان او محسوب می‌شود.

**دوم - «ملکی در سال ۱۳۳۴ در مجله فردوسی علیه» حزب توده مطلب می‌نوشت.** اولاً آیا انتظار این بود در مورد کسانی که با موجودیت، استقلال و آزادی وطن بازی کردند و مملکت را به خاک سیاه نشانده، غیر از علل شکست و ناکامی مطلبی بنویسد؟ حزب توده با کارنامه‌ای که قسمت اعظم شکست نهضت ملی ایران را به نام خود ثبت کرده است، مستحق برخوردی انتقادی و به مراتب شدیدتر بود. ثانیاً نتیجه اظهار عقیده اخیر کیانوری این است که هرکس از اعمال ویرانگر حزب توده انتقاد جدی بنماید، از پشتیبانان بلافصل دربار شاهنشاهی می‌باشد؛ هرکس نقطه ضعف‌های شدید استالینیست‌ها را برشمارد، یا حتی همین قدر که نسبت به شوروی اظهار نظر مثبت نکند، از عوامل دستگاه‌های جاسوسی امپریالیسم است!

سوم - یک بار دیگر به دوگانگی اظهارات غرض آلود کیانوری برمی خوریم. او در صفحه ۲۵۰ گفته بود «من عقیده ندارم که ملکی عامل امریکائی ها بوده است» ولی در جملاتی که در این مبحث از او نقل کردیم می گوید ملکی به امریکا و شاه امریکائی که با یک کودتای امپریالیستی مجدد آبر اریکه قدرت نشست «خدمت کرد»! این تظاهر و ریا فقط محض رد کردن «تئوری توطئه» می باشد. اما در واقع این تئوری را به سراسر خاطراتش تعمیم داده است.

چهارم - منظور کیانوری این است که چرا ملکی صدای اعتراض خود را در مقابل رژیم شاه بلند نکرد و نگفت «سیاست شما غلط است»؟ ولی ملکی قبل از محاکمات سال ۱۳۴۴ (که به زودی به آن خواهیم پرداخت) نیز فریاد اعتراضی خود را علیه رژیم و پشتیبانان داخلی و خارجی اش بلند کرده است؛ با صدای رسا، محکم و پُرطنین هم گفته است:

علت واقعی عصیان در تهران و تمام شهرستانها این انتخابات مفتضح است. وقتی ما لیست نمایندگان تهران را قبلاً نوشتیم و عیناً صحیح از آب درآمد و مال همه جا نیز قبلاً تعیین شده بود، این دیگر چه ارتباطی به بدبودن یا خوب بودن قانون انتخابات دارد که سناتور مسعودی می خواهد با قلمفرسایی، به خیال خود، دانشجویان را گول بزند. علت واقعی عصیان نه حزب توده است، نه جبهه ملی و نه علم و زندگی؛ بلکه این رفتار ناهنجار شماست که عقده ها را در دل مردم به وجود می آورد.<sup>۱</sup>

این فقط چند سطر از نامه ای است که ملکی در سال ۱۳۳۹، تنها «به اولیاء امور» نوشت، ولی همین نامه دارای جملات دیگری است که به قول ویراستار خاطراتش «انتشار این نامه سرگشاده، که در ایران و خارج کشور مثل بمب صدا کرد، سبب شد که ملکی بار دیگر [یعنی سومین بار] به زندان... افتد».<sup>۲</sup>

آخر اینکه ملکی فقط به خاطر حمایت همه جانبه از جنبش، به سختی با دکتر

۱- خاطرات سیاسی خلیل ملکی، ص ۴۳۵، تأکیدها از ماست.

۲- منبع پیشین، ص ۴۲۸

بقائی و حامی او آیت‌الله کاشانی در افتاد و دشمنی آنها را به جان خرید، تا جایی که با تحریک دکتر سپهبدی از سوی «انجمن قائمیه» و دیگران از طرف «مجاهدین اسلام» و «عشقی‌ها» می‌رفت که «مهدور الدم» اعلام شود.

## ۲۹۹- طرح قتل در فلک الافلاک

کیانوری در مقام مقایسه با زندانی شدن رضوی و صدیقی، مدت زندان و زحمت ملکی را خیلی ناچیز و انمود می‌سازد و می‌گوید پس از آن هم «کاری به کارش نداشتند!» کیانوری به خوبی می‌داند که تا پایان حیات ملکی، مأموران سازمان اطلاعات و امنیت کشور (به صورت دستفروش، آب حوضی، گدا و غیره) مراقبت‌های ویژه خود را از رفت و آمد منزل او ترک نکردند و کلیه معاشرت‌ها و کوچکترین حرکاتش را زیر نظر داشتند.

کیانوری فراموش می‌کند که ملکی در چه شرایط دشواری در زندان به سر می‌برد. سرلشکر فرهاد دادستان در سمت فرماندار نظامی اوائل کودتا، تعمداً به خاطر ازدیاد فشار بر ملکی، او را در میان بدترین و متعصب‌ترین دشمنان توده‌ای در فلک‌الافلاک زندانی کرد که یکی از معاریفشان ژندی مدیر بسوی آینده بود. در این هنگام توده‌ای‌ها با یک نقشه حساب شده قصد جان ملکی را کردند. مهرداد بهار (پسر ملک‌الشعرا - محمدتقی بهار) از اعضای برجسته حزب توده که در بین زندانیان فلک‌الافلاک با ملکی زندانی بود و مدتی بعد از کودتای ۲۸ مرداد از آن حزب کنار کشید، پس از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی (که خروشچف تا حدودی موفق به استالین زدایی شد) جریان طرح این آدمکشی را برای ملکی تعریف کرد. خلیل ملکی ضمن نامه اسفند ۱۳۴۱ به دکتر مصدق، موضوع را از قول پسر ملک‌الشعرا چنین شرح می‌دهد:

او برای من حکایت کرد که رفقای حزبی‌ش نقشه قتل مرا در فلک‌الافلاک کشیده بودند، به این ترتیب [که] گویا قرار بود خسرو قشقائی قیام کند و خرم‌آباد را فتح کند و مقارن همین احوال، افسران توده‌ای که در قسمتی از فلک‌الافلاک زندانی بودند قیام کنند و کنترل زندان را به دست گیرند و برای